



ضیاءالدین ترابی

نگاهی به مجموعه شعر ارتفاع بیدار عشق

اثر عبدالعظیم صاعدی

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست

آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

حفظ

نقش سیر و مراد در تربیت روحی و تزکیه روحانی سالک و مرید، از قدیم در نزد عارفان و سالکان طریقت بسیار با اهمیت تلقی شده است، به طوری که رهروان راه حق و حقیقت، از همان نخستین لحظه‌های توجه به عرفان و سیر و سلوک عرفانی، در پی یافتن سیر و مرادی جهت ارشاد، راهنمایی و یاری برای سیر و سلوک و گذشتن از مراحل گوناگون و طی طریق معنوی برآمده‌اند و تنها با راهنمایی و آموزش‌های این سیر راهبر و راهنماست که موفق به طی مراحل سلوک معنوی و پیوستن به حق و حقیقت گردیده‌اند.

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ این رند پاک‌باز در این مورد می‌گوید:

ای بی‌خبر، بگوش که صاحب‌خبر شوی

تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی

در مکتب حقایق و پیش‌ادیب عشق

هان ای پسر، بگوش که روزی پدر شوی

و باز می‌فرماید:

گر در سرت هوای وصال است حافظا

باید که خاک در گه اهل نظر شوی

آنچه در این شعر حافظ آمده است، خلاصه‌ای است از اهمیت استاد در نزد اهل طریقت و در سیر و سلوک معنوی که لزوم قطعی مرید و مراد را می‌رساند. به طوری که شیخ عزیزالدین محمد نسفی (م ۶۰۵ هـ.ق) از عارفان و عالمان قرن ششم هجری و از شاگردان شیخ سعدالدین حموی، در کتاب



«مقصداقصی» می‌نویسد:

«... و عمل اهل طریقت ده چیز است: اول طلب خدای است. دوم طلب دانا است که بی‌دلیل راه نتوان کرد. سیم ارادت به دانا، باید که سالک به غایت مرید و محب دانا باشد که ارادت مرکب سالک است؛ هرچند که در ارادت قوی‌تر بود، مرکب قوی‌تر باشد. چهارم فرمان بردن است، باید که سالک مرید و مطیع و فرمانبردار دانا باشد و هر کاری که کند، دنیوی یا اخروی به دستور دانا کند. پنجم ترک است، باید که به اشارت دانا، ترک فضولات کند؛ اگر شیخ قوت و لباس و مسکن وی قبول کند که بدهد و هر چه دارد همه را ترک کند و اگر شیخ قبول نکند، ترک فضولات کند و به قدر مال‌آید نگاهدارد. ششم تقواست، باید که متقی و پرهیزکار باشد و راست‌کردار و راست‌گفتار و حلال‌خوار بود و شریعت را عزیز دارد و به یقین بداند که هر گشایش که سالک را پیدا آید از متابعت پیغمبر آید. هفتم کم گفتن است. هشتم کم خفتن است. نهم کم خوردن است. دهم عزلت است. این است عمل اهل طریقت و این ده چیز مواظبت نماید و ثبات کند که کار ثبات‌دار عاقبت به جایی برسد، حقیقت روی نماید و اگر یکی از این ده کم باشد، سلوک میسر نشود و سالک به جایی نرسد.»

از سوی دیگر شعر و عرفان از دیرباز چنان به هم گره خورده است که نمی‌توان از عرفان سخن گفت و از شعر و شاعران حرفی نزد و یا از شعر و شاعران سخن به میان آورد و از عرفان و عارفان گفت‌وگویی نکرد. چرا که عرفان، مذهب دل است و شعر نیز زبان دل، و این دو با هم رابطه مشترک معنوی دارند.

به همین دلیل از همان نیمه اول قرن دوم هجری از عارفانی نام می‌برند که شاعر نیز بوده‌اند، مثل رابعه عنویه (م ۱۳۵ هـ.ق) که نخستین نغمه‌سرای عرفان است و نیز عارفانی چون ابوزکریا یحیی معاذ رازی (م ۲۵۸ هـ.ق) یا حسین بن منصور حلاج (م ۳۰۹ هـ.ق) که همگی علاوه بر عرفان، در شعر



شماره ۶۵
بهار ۱۳۸۸

و شاعری نیز در زمان خود سرآمد بوده‌اند. همین‌طور است در شعر فارسی و از همان سده‌های نخست شکوفایی آن به نام شاعرانی برمی‌خوریم که در عرفان نیز مقام و رتبه‌والایی داشته‌اند و شعرهای عارفانه زیبایی از خود به‌یادگار گذاشته‌اند مهم‌ترین آن‌ها عارفان شاعر یا شاعران عارف، همگی دارای پیر طریقتی بوده‌اند که در تذکره‌ها و کتاب‌های عرفانی از آن‌ها نام برده شده است که در این جا به نام چند تن از مشهورترین چهره‌های شعر و عرفان اشاره می‌کنیم:

ابوسعید ابوالخیر (م. ۴۴۰ ه.ق) که تربیت‌یافته پدرش ابوالخیر یا بابو، ابوالخیر بوده است که خود از مشایخ زمان بوده و خانقاهی داشته است.
حکیم ابوالمجد سنایی غزنوی (م. ۵۲۵ ه.ق) از تربیت‌یافتگان ابویوسف همدانی.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (م. ۶۲۷ ه.ق) از تربیت‌یافتگان شیخ مجدالدین بغدادی.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (م. ۶۷۲ ه.ق) که از تربیت‌یافتگان مکتب سید برهان‌الدین حسین ترمذی و عارف معروف شمس‌الدین تبریزی است.
فخرالدین ابراهیم عراقی (م. ۶۸۸ ه.ق) از مریدان شیخ بهاءالدین زکریا.
شیخ سعدالدین محمود شبستری (م. ۷۲۰ ه.ق) از تربیت‌یافتگان بهاءالدین یعقوب تبریزی.

بوعبدالله شمس مغربی (م. ۸۰۹ ه.ق) از مریدان شیخ اسماعیل سیسی.
نورالدین عبدالرحمان جامی (م. ۸۰۹ ه.ق) از تربیت‌یافتگان سعدالدین محمد کاشغری.

شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی (م. ۶۹۵ ه.ق) از تربیت‌یافتگان شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی.

و بالاخره عارف شوریده و رند خواجه حافظ شیرازی (م. ۷۹۲ ه.ق) که وی اگرچه در شعرهایش به‌طور مشروح به بیان پیر و مرید و مراد پرداخته، با این حال فاقد پیر شناخته شده‌ای است و گروهی «پیر گلرنگ» را پیر واقعی او پنداشته و حافظ را پیر و مرید عارفی به نام «پیر گلرنگ» دانسته‌اند که فاقد سندیت تاریخی است و در حقیقت پیر گلرنگ تعبیری شاعرانه از پیر:

**پیر گلرنگ من اندر حق ازرق یوشان
رخصت خبث نداد؛ ار نه حکایت‌ها بود**

بدین ترتیب در بین شاعران عارف، تنها خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی است که ظاهراً با وجود نداشتن پیری راهبر در شعرهایش بارها از «پیر» و پیر مغان سخن می‌گوید و حتی معتقد است که سالک بدون پیر و مراد و بدون راهنمایی‌های او راه به جایی نمی‌تواند ببرد، مثل:

**قطع این مرحله بی‌رهبری خضر مکن
ظلمات است، بترس از خطر گمراهی**

یا:

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه، قدم

که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

با وجود این حافظ اگر هم از پیری سخن می‌گوید، از پیر و مراد خاصی است، که برخلاف معمول زمانه خانقاهی ندارد و پیری است گمنام، همان‌طور که خود می‌گوید:

رطل گرانم ده ای مرید خرابات

شادی شیخی که خانقاه ندارد

به‌طور کلی گرچه اکثر شاعران عارف دارای پیر و مرادی بوده‌اند و تربیت‌یافته

پیر طریقتی هستند، ولی در این میان تنها مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است که در شعرهایش با صراحت تمام از پیر و مرشد خود یعنی شمس‌الدین تبریزی به کرات نام می‌برد، به‌گونه‌ای که غزلیات مولانا به دلیل تکرار بیش از حد نام شمس و شمس‌الدین تبریزی به دیوان غزلیات شمس معروف شده است.

گرچه همه سالکان راه حق و حقیقت و شاعران عارف، عاشق و شیفته پیر طریقت خویش‌اند، با این وجود عشق و شوریدگی مولانا جلال‌الدین از جنس و رنگی دیگر است، به‌طوری که حتی در سرودن غزل، تخلص شاعرانه خود را کم‌کم به شمس تغییر می‌دهد و به جای نام مستعار خود غزل‌هایش را به نام شمس متبرک می‌سازد، که آوردن نام شمس در این غزلیات را نباید با تخلص شاعرانه اشتباه کرد.

برای آشنایی با مقام شمس به‌عنوان پیر طریقت در نزد مولانا جلال‌الدین محمد بلخی چند بیت از غزل‌هایش را می‌آوریم:

**تو شادی کن ز شمس‌الدین تبریزی و از عشقش
که از عشقش، صفایابی و از لطفش، حمایت‌ها**

یا:

**شمس‌الحق تبریزی، بر لوح چو پیدا شد
والله که بسی منت بر لوح و قلم دارد**

یا:

**شمس‌الحق تبریزی، ای مشرق تو جان‌ها
از تابش تو یابد، این شمس حرارت‌ها**

تا آن‌جا که شمس را بالاتر از همه صفات و القاب این جهانی می‌داند و او را یک «سر» و «راز» به‌شمار می‌آورد و می‌گوید:

**مفخر تبریز تویی، شمس دین
گفتن اسرار تو، دستور نیست**

یا:

**هین مگوراز شمس تبریزی
مکن اسپید و جام احمر گیر**

و با چنین تصویر و توصیفی از شمس است، که مولانا راه خود را در پیروی از شمس تبریزی به‌دست می‌آورد و می‌گوید:

**چنگ در دامن شمس‌الدین زن
زو طلب، رهبری و رهدانی**

و چنین است که بی‌دلالت و رهبری او، خودش را تنها و سرگردان می‌بیند و در غیبت شمس است که فریاد سر می‌دهد و می‌گوید:

**ای دلیل بی‌دلان و ای رسول عاشقان
شمس تبریزی بیا، زتهار دست از ما مدار**

و در این راستا حال با گذشت قرن‌ها، حدیث مولوی و شمس را از زبان شاعری دیگر می‌شنویم، شاعری که شرح شیلیایی‌اش را نه در قالب غزل یا قصیده بلکه در شاکله شعر و در قالب شعر سپید به تصویر می‌کشد و از خود و پیر و مرادش عاشقانه سخن می‌گوید، صریح و روشن. و بدین‌گونه معرف شعری می‌شود که در ادبیات نوین بی‌سابقه بوده است، مجموعه‌ای به‌تمام، با مضمون «مراد و مرید» در قالب شعر نو آن هم در شکل متأخرش یعنی شعر سپید؛ توجه کنیم:

**/ این معشوق من است/ فرشتگان/ بنگریدا/ آمیزه‌ای از رؤیا و /
شما/ آن‌سان که گفت حافظ/ «بالابلند و عشوه‌گر و نقش‌باز»/
دهانش/ عشق/ دستانش/ اکسیر/ دلش/ فواره/ دیدگانش/**

شعر
و عرفان از دیرباز چنان
به هم گره خورده است
که نمی‌توان از عرفان
سخن گفت و از شعر
و شاعران حرفی نزد
و یا از شعر و شاعران
سخن به میان آورد
و از عرفان و عارفان
گفت و گویی نکرد. چرا
که عرفان، مذهب دل
است و شعر نیز زبان
دل، و این دو با هم
رابطه مشترک معنوی
دارند



شماره ۶۵
بهار ۱۳۸۸



این مجموعه شعر و در این کتاب، عبدالعظیم صاعدی، عشق و ارادت قلبی خود را در رابطه با مرشد و مرادش یکجا به تصویر می کشد به آن گونه شیدایی و رابطه خالصانه بین مرید و مراد را ارائه می دهد

شوخ ترین نژاد پروانه های بهار / بنگرید / این رنگین کمان است /
 بی رنگی هایش را / می شمرد / گل ها / زخم ارغوانی روحش / موج ها /
 نبض سبز یقینش / کلامش / سنگ را مهربان می کند / خار را / عطر /
 بنگرید / پیشانی به خاک دارد و / پهلوی به آسمان /
 و با چنین زبان ساده و بی پیرایه ای شور و شوق و خلوص ایمانش را به تصویر می کشد: از خود می گوید و از پیر و مرادش، که همه هستی را در پناه نگاه او با معنا می بیند و خود را در نگاه او و می گوید:

حرفم را / تا آن سوی ترانه های سکوت / می فهمی / سکوتت را /
 تا ماورای کلام عطرها / می فهمم / ناگفته ای نیست / و ناشفته ای /
 میان من با تو / میان ما با خلق / عاشقیم و / رسول /
 و این شعرها زبان حال شاعر سالک و عارف وارسته و انسانی است که در این غوغای جنگل نمای عصر گم شدگی و از خود بیگانگی، به خویشتن خویش و هستی و خدا می اندیشد خدایی که جهان را زیبا و عاشقانه آفریده است و انسان را برای زندگی و آزادانه زیستن، بی هیچ قیدی و بندی، آزاد و رها، مثل حقیقت هستی و عشق پس می سراید:

انسان / تا از عشق نیاغازد / ریشه های بی نهایت را / در عرصه پنجه ها / نخواهد یافت / امروز / دوستت دارم را / ترانه می کنم /
 تا فردا / آسمان / خاموشی زمین را / در پیوگی سیاه و بی حاصل / فرو نینشاند / با تو / هر قطره / اقیانوسی / هر ذره / کهکشانی است /
 آن هم شاعری مؤمن و متعهد، که تعهد و ایمان و اخلاصش را در کتاب های شعر متعدد خود به اثبات رسانده است و عشق و علاقه اش را به خاندان عصمت و طهارت در کتاب «آخرین کلام خاک» به تصویر کشیده است، و اینک در این مجموعه، ارتفاع بیدار عشق، ارادت و مهرورزی اش را به تماشا گذاشته است. آن هم عشقی از گونه همان عشق مولانا جلال الدین محمد بلخی به شمس تبریزی پس می گوید:

رنگ ایمان چیست، عشق من به تو
 رنگی از پیوند با اسرار نو
 ای تمام عشق، ای عشق تمام
 یا محمدباقر ما، السلام
 السلام ای رمز بودن را کلید
 تا فراسوها، رسیدن را نوید
 و بدین گونه است که عبدالعظیم صاعدی با پشتوانه ای از شعرهای مذهبی و اجتماعی، اینک در این مجموعه سخن از خود، عشق و عرفان می گوید و نیز از پیر و مرادش «حاج محمدباقر توکلی» که برای شناختش باید شعرهای صاعدی را خواند، که شیفته وار می سراید:

یا محمدباقر این جا، جای توست
 شمس ها، در مشرق سیمای توست
 جای تو در موج خیز «لا»ی ماست
 جای تو در ساحل «لا»ی ماست
 و یا:

سال ها می رفت و جان بی یار بود
 تا افق همسایه با دیوار بود
 سال ها می رفت و جان آواره بود
 بی دریغ از لحظه ها، بد می شنود
 سال ها می رفت و جان در جزر و مد
 تا مگر در جان جانانی رسد
 جان بی جانان چه باشد، ای عزیز

برده تن، ناگزیر و بی گریز
 جان بی جانان چه باشد جسم کور
 خاک بی خور سینه، تمثیلی ز گور
 و یا:

ابر سجاده سبز صدای تو / نماز / هر کلامش معراجی است / که راز
 زندگی / و رمز مرگ را / به تسبیح های بهار می سپرد /
 بدین ترتیب چه در قالب شعر نو و چه در قالب شعرهای سنتی از عشق و یار می گوید و از شیدایی و عرفان، البته گفتنی است که صاعدی این شعرها را در همین یکج دوختن گذشته نسروده و برای گردآوری در یک کتاب نسروده است، بلکه سال ها، در حال های گوناگون شعرهایی در رابطه با خود و مرادش «حاج محمدباقر توکلی» گفته است و برخی از آن ها را در مطبوعات چاپ کرده است و برخی را نیز در کتاب های شعر پیشین اش که تمام آن کتاب ها را نیز تقدیم به پیرش نموده آورده است، مثل مجموعه شعرهای «نام دیگر زمین» و «گزیده ادبیات معاصر» و نیز مجموعه شعر «پرسه در پائیز» و برخی را بعدها سروده است، که اینک یکجا و به صورت کتابی، فراهم آورده است.

گفتنی است که عبدالعظیم صاعدی اخلاص، اعتقاد و ارادتش نسبت به پیر و مرادش «حاج محمدباقر توکلی» را غیر از مجموعه های چاپ شده اش در یادداشت ها و مقدمه ها و کتاب های نثر خود نیز به نحوی اظهار کرده است و همه کتاب های غیر شعری اش را نیز طی این سال ها با تقدیم نامه های ارادت آمیز به این پیر و مرشد اهدا نموده است که از آن جمله می توان از کتاب های «حافظ در اشتیاق ظهور»، «مقدمه بر دیوان پروین اعتصامی»، «با حافظ در کهکشان عرفان و اخلاق»، «آن جا که خدا را می توان یافت»، «مقدمه بر تذکره المتقین شیخ بهاری»، «خداباوری در شعر فروغ» نام برد. لیکن در این مجموعه شعر و در این کتاب، عبدالعظیم صاعدی، عشق و ارادت قلبی خود را در رابطه با مرشد و مرادش یکجا به تصویر می کشد به آن گونه که تصویری کامل از شیدایی و رابطه خالصانه بین مرید و مراد را ارائه می دهد.

گفتنی است که پیر و مراد عبدالعظیم صاعدی نیز مثل پیر و مراد حافظ فاقد خانقاه است، یعنی از جمله عرفانی نیست که به دنبال مرید و مراد باشند و اهل دسته بازی و گروه بندی.

برای آشنایی بیشتر با این مجموعه خاص، نمونه هایی می آورم در زمینه های گوناگون عرفانی که در شعرهای این کتاب آمده است مثل: مقام و ارزش و اهمیت پیر، درک دو جانبه شاگرد و پیر، اوج شیفتگی و وصف مراد و یار:

۱- در مقام و اهمیت نقش پیر و مراد:
 «می دانستم / بهار / با تو باز خواهد گشت / و طعم شفق را / در
 سیب ها و / گیلاس ها / خواهم چشید.» / از شعر رسیدنی درختان
 و یا:
 «هنوز بوی عشق می دهی / و شاخه های دست های معطرت هنوز /
 سنگین از سیب های رسالت است.» / از شعر هنوز
 و یا:
 «و تو / آن قطره / که از سجود / رود / کاش / بازمی گشتی، کاش /
 تا درختان / ایستادن را / دوباره زندگی کنند.» / از شعر دوباره
 و یا:
 «بیچک هزار تماشا / فواره هزار تما / بوده ام / تا رسیدن به پلک های
 تو / که پلک های دریاست.» / از شعر همه چیز ایی است

برده تن، ناگزیر و بی گریز
 جان بی جانان چه باشد جسم کور
 خاک بی خور سینه، تمثیلی ز گور
 و یا:

ابر سجاده سبز صدای تو / نماز / هر کلامش معراجی است / که راز
 زندگی / و رمز مرگ را / به تسبیح های بهار می سپرد /
 بدین ترتیب چه در قالب شعر نو و چه در قالب شعرهای سنتی از عشق و یار می گوید و از شیدایی و عرفان، البته گفتنی است که صاعدی این شعرها را در همین یکج دوختن گذشته نسروده و برای گردآوری در یک کتاب نسروده است، بلکه سال ها، در حال های گوناگون شعرهایی در رابطه با خود و مرادش «حاج محمدباقر توکلی» گفته است و برخی از آن ها را در مطبوعات چاپ کرده است و برخی را نیز در کتاب های شعر پیشین اش که تمام آن کتاب ها را نیز تقدیم به پیرش نموده آورده است، مثل مجموعه شعرهای «نام دیگر زمین» و «گزیده ادبیات معاصر» و نیز مجموعه شعر «پرسه در پائیز» و برخی را بعدها سروده است، که اینک یکجا و به صورت کتابی، فراهم آورده است.

گفتنی است که عبدالعظیم صاعدی اخلاص، اعتقاد و ارادتش نسبت به پیر و مرادش «حاج محمدباقر توکلی» را غیر از مجموعه های چاپ شده اش در یادداشت ها و مقدمه ها و کتاب های نثر خود نیز به نحوی اظهار کرده است و همه کتاب های غیر شعری اش را نیز طی این سال ها با تقدیم نامه های ارادت آمیز به این پیر و مرشد اهدا نموده است که از آن جمله می توان از کتاب های «حافظ در اشتیاق ظهور»، «مقدمه بر دیوان پروین اعتصامی»، «با حافظ در کهکشان عرفان و اخلاق»، «آن جا که خدا را می توان یافت»، «مقدمه بر تذکره المتقین شیخ بهاری»، «خداباوری در شعر فروغ» نام برد. لیکن در این مجموعه شعر و در این کتاب، عبدالعظیم صاعدی، عشق و ارادت قلبی خود را در رابطه با مرشد و مرادش یکجا به تصویر می کشد به آن گونه که تصویری کامل از شیدایی و رابطه خالصانه بین مرید و مراد را ارائه می دهد.

گفتنی است که پیر و مراد عبدالعظیم صاعدی نیز مثل پیر و مراد حافظ فاقد خانقاه است، یعنی از جمله عرفانی نیست که به دنبال مرید و مراد باشند و اهل دسته بازی و گروه بندی.

برای آشنایی بیشتر با این مجموعه خاص، نمونه هایی می آورم در زمینه های گوناگون عرفانی که در شعرهای این کتاب آمده است مثل: مقام و ارزش و اهمیت پیر، درک دو جانبه شاگرد و پیر، اوج شیفتگی و وصف مراد و یار:

۱- در مقام و اهمیت نقش پیر و مراد:
 «می دانستم / بهار / با تو باز خواهد گشت / و طعم شفق را / در
 سیب ها و / گیلاس ها / خواهم چشید.» / از شعر رسیدنی درختان
 و یا:
 «هنوز بوی عشق می دهی / و شاخه های دست های معطرت هنوز /
 سنگین از سیب های رسالت است.» / از شعر هنوز
 و یا:
 «و تو / آن قطره / که از سجود / رود / کاش / بازمی گشتی، کاش /
 تا درختان / ایستادن را / دوباره زندگی کنند.» / از شعر دوباره
 و یا:
 «بیچک هزار تماشا / فواره هزار تما / بوده ام / تا رسیدن به پلک های
 تو / که پلک های دریاست.» / از شعر همه چیز ایی است

۲- عشق متقابل و درک دوجانبه:

«من تو را زیسته‌ام / مثل تو / تو مرا زیسته‌ای / مثل من» / از شعر من و تو

۳- در توصیف عشق و یار و مرشد کامل:

«دهانش / عشق / دستانش / اکسیر / دلش / فواره / دیدگانش / سوخ‌ترین نژاد پروانه‌های بهار» / از شعر خیرمقدم

و یا:

«فصل‌ها / با کفش‌های تو می‌آیند / آسمان / وصله‌هایش را / از کار جامه / تو / برمی‌گیرد / و اعماق / و اوج‌ها / سماع را / چشم در راه تو آند» / از شعر اعماق و اوج‌ها

۴- نام و یاد:

«بهار / عطرها / تازه‌نام و ناشناخته را / در صدای تو می‌جوید / به زمزمه نام از لیانت / خرسندم» / از شعر لحظه‌های کبر و یا:

«گل‌ها / دیری است به نامت خو کرده‌اند / باید / باید معطر باشند / نامت را / آب وضو کرده‌ام / باید / باید مطهر باشم» /

و بالاخره شیفتگی‌های مریدانه‌اش را به روشنی چنین زیبا بیان می‌کند: «به گاه تبسمت / ای که خدا خفته در تبسمت / ای که در تبسمت / خدا بیدار می‌شود / عطاری دیگر / آن سوی هفت شهر عشق» / از شعر عطاری دیگر

از این نمونه‌ها که بگذریم می‌رسیم به شعرهایی که صاعدی در قالب‌های سنتی برای پیر و مرادش سروده است، که در عین سادگی، بسیار زیبا و دلنشین افتاده‌اند، به‌ویژه در مثنوی‌ها که عطر مثنوی مولانا را به یاد می‌آورند، مثل:

آمدی زان سوی خط سرنوشت

خط عشقم سرنوشت از سر، نوشت

آمدی در هیات عشق تمام

یا محمدباقر ای کام مدام

دست‌هایت، دست جانم را گرفت

عشق آمد، آب و نانم را گرفت

عشق آمد، بحر بحر و رود رود

جرم‌های زهد خشک از من زدود

پوستم را خانه آینه کرد

تا شوم شایسته اطلاق مرد

یا:

من نه مولانا، تو شمس دیگری

از هجایم صد صدا می‌پروری

دیری و دیزی است در من شاعری

در دو سوی لحظه‌هایم حاضری

واژگان را خون تازه می‌دهی

بوی صد مضمون تازه می‌دهی

بوی کعبه، بوی طور آتشین

بوی تسیحات من در اربعین از شعر وطن

بعد از مثنوی‌ها می‌رسیم به فصل سوم مجموعه و نوبیتی‌هایی که همه آنها حال و هوایی سالکانه را منعکس می‌کنند و در این نوبیتی‌ها نیز شاعر هم‌چنان از پیر و مراد خود گفت‌وگو دارد:

محمدباقرم، ساقی است، هی هی

ز جامش می‌کنم، هفت آسمان طی
بگو آیا زمین! هرگز تو دیدی
چنین ساقی، چنان پیمان‌ه می؟

یا:
دلش آینه‌پوشی مست و مدهوش
گل از چشم و زبانش می‌زند جوش
بیا در محفلش، با هم بلغزیم

که باقر، باز کرده باز آغوش از نوبیتی‌ها

نوبیتی‌هایی که عطر کلام باباطاهر را با خود دارد و شور و شوق و شیدایی مولانا را، و به‌خاطر همین هم در این شعرها علاوه بر عشق پاک و بی‌ریا و لحظه‌هایی شفاف از سیر و سلوک عرفانی، به‌راحتی می‌توان به جهان درونی شاعر قدم گذاشت و با تجربه‌های شاعر در گذر از مراحل طی طریق و نیل به حق و حقیقت آشنا شد.

شعرهایی که چه در قالب نو و چه در قالب‌های سنتی، فقط و فقط برای ثبت لحظه‌های عارفانه و تصویر گوشه کوچکی از جهان درونی شاعر سروده شده‌اند و سرشار از صمیمیت و صداقتی هستند که از خواندنش جز لذت باطن چیزی نمی‌توان انتظار داشت، لذتی که به‌جاست در پایان این مطلب با تصویرهایی سالکانه از این نوع شعرهای عبدالعظیم صاعدی ادامه‌اش دهم تا خوب‌تر مشاهده کنیم او شمس خود را که گویا «کشاورزی پیری» پاک، با جانی تابناک است، در شعر امروز یعنی شعر نو و شعر موزون چگونه به‌وصف می‌کشد و در توصیف‌اش کلام را به کجا می‌برد:

ای طلوع روز از دستان تو

سبب ظهور ماه و ماهستان تو

جوهر سبزیگی در تو مذاب

هر زمینی را تو آب و آفتاب

آمدی آن «یک نفر» تا با چراغ

من بگیرم «محض» انسان را سراغ

از کنارم نغمه رفتن مزین

ز عشته‌ها بر ریشه‌های من مزین

من فدای آن «کیا» پروردنت

غنچه‌غنچه در بیان گل کردنت

دست گرم میوه چینن تو به گاه

میوه چینن قلب تو خور شید و ماه

ناز آن «سبب و به» رعنا تو

سوره باغ و تلاوت‌های تو

باغ و بشکوفیدن احساس تو

طور موسی شاخه گیلاس تو

تو امان این زمینی، ای عزیز!

آسمان‌ها را امینی، ای عزیز!

یا «محمدباقر» آیا این منم

یا تو با آن «یک نفر» دم می‌زنی؟

از شعر دست‌های برقی فرصت

به تماشای تو / بهت، بیدارم می‌کند / حیرت، نوازشم / ترک‌زاران
دستت / ریشه‌های رشد زمین / و سایه مهر بر پیشانی‌ات / آفتاب
قلب فرشتگان است / شگفتا! / کدام افق نامکشوفی / کدام افق؟ /
که در عرصه‌های هزار رنگت / بی‌آغاز طلوع می‌کنم / و بی‌پایان /
امتدادی بی‌رنگ می‌یابم / به تماشای تو / بهت، بیدارم می‌کند /
حیرت نوازشم /

از شعر آفتاب قلب فرشتگان

